

الزامات تعمیمی و تحدیدی اخلاقی بودن حقوق بشر

احمد دیلمی^۱

چکیده

بحث از توجیه، حلقه مهمی از هر علمی است که در زمره علوم ارزشی طبقه‌بندی می‌شود. بدون تردید علم حقوق و از جمله شاخه حقوق بشر در شمار این علوم قرار می‌گیرد. یک رویکرد عمده در توجیه اصول و گزاره‌های حقوق بشری، توجیه آن بر اساس بنیادهای اخلاقی است. بخش بزرگی از تلاش‌های علمی در این باب مصروف اثبات نقش تأییدی و تأکیدی اخلاق نسبت به اصول رایج حقوق بشر می‌شود. این نوشتار ضمن ارج نهادن به نقش تأکیدی اخلاق در خصوص حقوق بشر، در صدد است نشان دهد که باید به کارکردهای تعمیمی و تحدیدی اخلاق در این حوزه نیز توجه کرد؛ و به الزامات رویکرد اخلاقی به حقوق بشر نیز وفادار بود. همچنین، نویسنده تأکید دارد که ضرورت توجیه اخلاقی قواعد حقوق بشر نباید سبب غفلت از وجوه متباین و قلمرو متمایز این دو شود.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، حقوق بشر، حق حیات، حق تعیین سرنوشت، حق رفاه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشکده حقوق دانشگاه قم.

۱. مقدمه

الف. از مناسبات اخلاق و حقوق بشر در دو سطح نظری و عملی می‌توان سخن گفت. در این مکتوب تنها به جنبه‌های نظری رابطه این دو پرداخته می‌شود. از جهت نظری، اخلاق می‌تواند سه نوع کارکرد در حوزه حقوق بشر داشته باشد:

۱. کارکرد تأکیدی؛ در ایفای این نقش اخلاق با تبیین و توجیه ضرورت اصول و بنیادهایی که بر اساس مشرب‌های مختلف علمی و فلسفی از مبانی و اصول حقوق بشر دانسته می‌شوند، به تحکیم آنها پرداخته و بر آنها تأکید م‌کند؛

۲. کارکرد تعمیمی؛ اخلاق در نقش تعمیمی خود در این حوزه به تعمیم باید‌ها و نباید‌های حقوق بشری می‌پردازد. به بیان دیگر حقوق مغفول و فراموش شده بشر و الزامات ناشی از آنها را نیز توجیه و تبیین می‌کند؛

۳. کارکرد تحدیدی؛ در این نقش اخلاق با توجه به انسان‌شناسی اخلاقی‌ای که از آن پیروی می‌کند، به ایجاد هماهنگی و موازنه‌ای معقول و منطقی بین حقوق و تکالیف بشر بر پایه حقیقت گوهرین انسان و غایت اخلاقی او می‌پردازد.

ب. به نظر می‌رسد در اغلب پژوهش‌هایی که در باب اخلاقی بودن حقوق بشر صورت می‌گیرد، نقش تأکیدی و توجیهی اخلاق در این باب محور گفت‌وگوست و به کارکردهای دیگر آن به شکلی درخور، توجه نشده است. در این نوشتار، با اذعان به کارکرد خلاق اخلاق - و نه صرفاً نقش ابزاری و توجیهی آن - تلاش می‌شود بر اساس نوعی انسان‌شناسی اخلاقی و حقوق بشری نقش خلاق اخلاق در تعمیم و تحدید اصول حقوق بشر و الزامات ناشی از آنها تبیین شود.

همچنین، بخشی از این نوشتار به تعیین نسبت بین الزامات اخلاقی و حقوق بشری می‌پردازد تا معلوم شود که قلمرو و ماهیت ملازمه بین حقوق و تکالیف اخلاقی و حقوق بشری چگونه است.

ج. از آنجا که حق در مفهوم حقوقی آن، چه از نوع حق - ادعا، یا حق - آزادی، یا حق - اختیار یا حق - مصونیت (ر. ک.: قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲، ص ۴۷-۴۹؛ راسخ، ۱۳۸۷، ص ۲۰۲-۲۱۶؛ ویکس، ۱۳۸۹، ص ۷۶-۷۹) متقوم به غیر است و در مقابل دولت و یا سایر اشخاص مدنی محقق می‌شود، در نتیجه مستلزم نوعی رفتار انسانی و اختیاری، اعم از فعل و ترک فعل از سوی دیگران و نیز دارنده حق است؛ و به این ترتیب، از عناصر لازم برای قرار گرفتن در حوزه اخلاق هنجاری برخوردار است. (ر. ک.: طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۲-۲۷؛ تفتازانی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۲۹۶-۳۰۶؛ صدر، ۱۹۷۸، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۴۰)

د. به طور منطقی هر نظریه کلان اخلاقی و حقوقی، و از جمله در باب حقوق بشر، مبتنی بر اندیشه‌های متقدمی درباره نظریه عمومی معرفت، نظریه‌ای هستی‌شناسانه، نظریه‌ای در باب انسان‌شناسی اخلاقی و حقوقی و دیدگاهی در خصوص وجودشناسی و معرفت‌شناسی حقوقی و اخلاقی

خواهد بود. پس نمی‌توان انتظار داشت که بحث از مناسبات اخلاق و حقوق بشر بدون چشم‌داشت به مبانی و بنیادهای اندیشه‌ای این دو به سامان منطقی برسد. از این رو، در خلال مباحث بعدی به قدر ضرورت، اشاره به این گونه مبانی و پیش‌فرض‌ها اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

هـ شاید بتوان مجموعه‌ی هنجارهایی را که امروزه به عنوان ارزش‌های حقوق بشری شناخته می‌شوند، به سه حق بنیادین، یعنی حق حیات انسانی، حق تعیین سرنوشت و حق رفاه بازگرداند. تأویل انواع حقوق به این سه، در این نوشتار، از یک سو، به منظور مختصر کردن مباحث است؛ و از سوی دیگر، به جهت کفایت اشاره به کارکرد اخلاق نسبت به اصلی‌ترین حقوق شناخته‌شده بشری برای اثبات فی‌الجمله این ادعا، است. بر این اساس بررسی هریک از نقش‌های توجیهی، تعمیمی، و تحدیدی اخلاق در حقوق بشر، بر محور این سه حق اساسی صورت می‌گیرد.

و. گرچه در یک بحث تفصیلی لازم است هر نوع داورى در باب رابطه بین اخلاق و حقوق بشر بر اساس هر یک از مکتب‌های هنجاری مطرح در اخلاق صورت گیرد، لکن به دلیل محدودیت‌های موجود در این نوشتار، و به دلیل اینکه ناگزیر هر نوع نظریه‌ای در این باب باید نوعی مکتب اخلاقی هنجاری را برگزیند، تلقی نگارنده از اخلاق در اینجا مکتب اخلاقی معنویت‌گرا و متعالی اسلام است؛ و به دلیل تردیدهایی که وجود دارد نگارنده مایل نیست آن را اخلاق فضیلت، وظیفه یا نتیجه بنامد.

۲. کارکرد تأکیدی و توجیهی اخلاق در حقوق بشر

۱.۲. توجیه اخلاقی حق حیات انسانی

در اینجا، مقصود از قید انسانی برای «حق حیات» محدود کردن آن نیست. بلکه این قید تأمین‌کننده لوازم و حقوق فرعی است که لازمه یک زندگی انسانی است، چه در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی، و چه در زمینه‌های سیاسی و مدنی.

بر اساس مطالعات انسان‌شناسانه و به ویژه با توجه به داده‌های انسان‌شناسی فلسفی، اخلاقی و حقوقی، تردیدی نیست که انسان علاوه بر زندگی مادی از زندگی معنوی نیز برخوردار است؛ (ر.ک.: دیرکس، ۱۳۸۹، ص ۵۸-۶۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۱۹-۲۰) و در این امر نمی‌توان مناقشه کرد که ساحت‌های معنوی وجود انسان در نگاه غایت‌انگاران از تقدم رتبی و هنجاری نسبت به ساحت‌های طبیعی وجود او برخوردارند. اذعان به این امر که دست کم مورد قبول اکثریت قوی انسان‌شناسان است، نقش برتر ملاحظات ناظر به زندگی روانی و معنوی انسان را اقتضا می‌کند.

با وجود این، هدف این بخش اشاره به نقش توجیهی اخلاق در حق حیات زیستی و طبیعی انسان است. چنان‌که در ادبیات رایج حقوق بشر نیز در بحث خاص «حق حیات» به این جنبه از زندگی انسان توجه می‌شود. بنابراین، الزامات حق حیات معنوی بشر در بخش‌های بعدی تبیین خواهد شد.

حق حیات در ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر و ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است، اگرچه با پذیرش فی‌الجمله مجازات اعدام در بند دوم ماده ۶ میثاق تحت شرایط

دشواری سلب حق حیات پذیرفته شده است. با صرف نظر از شرایط و موارد امکان سلب حق حیات، اصول اخلاقی مبنای مستحکمی برای توجیه لزوم احترام به حق حیات بشزند. در همه نظریه‌های اخلاق هنجاری سخن در این است که چه نوع رفتاری برای انسان آگاه، آزاد و مسئول پسندیده و بایسته است. (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۴۱-۴۲؛ دباغ، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸) آشکار است که علی‌الاصول پاسخ به این پرسش باید با فرض حفظ موجودیت انسان و احترام به اصل حق حیات زیست‌شناسانه و طبیعی او صورت گیرد. در غیر این صورت نظریه اخلاقی حذف موضوع خود را تجویز خواهد کرد؛ امری که به وضوح غیرعقلی و غیرحکیمانه است. از منظر کلامی نیز که اصول آن بنیادهای هستی‌شناسانه اخلاق دینی را تشکیل می‌دهند، جواز حذف هستی مادی انسان مستلزم غیرعقلی و غیرحکیمانه بودن خلقت انسان است، امری که هرگز نمی‌توان آن را پذیرفت.

گزاره‌های هنجاری موجود در اخلاق دینی و اسلامی در باب حق حیات و حرمت زندگی مادی انسان آنقدر از قوام و صراحت برخوردارند که جایی برای اطالۀ کلام در این باب باقی نمی‌گذارد؛ و تنها بیان نمونه‌ای از آنها کافی است. قرآن کریم می‌فرماید که خداوند از همه بشریت تعهد گرفته است که خون‌های خود را نریزند (بقره: ۴۸)؛ یعنی نه تنها انسان‌ها از نظر اخلاقی مجاز به ریختن خون دیگران نیستند که مجاز به سلب حق حیات از خویشان هم نیستند. همچنین، قتل نامشروع را به منزله قتل همه بشریت می‌داند؛ (مائده: ۳۲) و سرانجام جزای کسی که بی‌گناهی را بکشد جاودانگی در جهنم قرار داده است. (نساء: ۹۳) بدین ترتیب، بنیادهای عقلانی، عقلانی و دینی مستلزم پاسداری از حق حیات بشزند؛ و در این زمینه نه تنها نقش تأکیدی و توجیهی که نقشی خلاق دارند.

۲.۲. توجیه اخلاقی حق تعیین سرنوشت

پس از حق حیات، حق تعیین سرنوشت را می‌توان مهم‌ترین حق انسانی دانست. در توجیه این حق بنیادین انسانی دست کم از دو جهت مختلف می‌توان به قواعد اخلاقی استناد جست.

۱.۲.۲. کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت؛ اصل کرامت و شرافت ذاتی و تکوینی انسان، صرف نظر از قلمرو آن، دست کم مورد پذیرش اکثریت صاحب‌نظران است. (موحد، ۱۳۸۱، ص ۴۲۴؛ شریفی، ۱۳۸۰، ص ۶۰-۶۱)

در باب دلیل و مبنای این کرامت دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که ناشی از اختلاف نظر در بیان حقیقت و گوهر انسانیت انسان است. لکن نظریه رایج در مغرب‌زمین این است که ملاک کرامت انسان به «خودمختاری» و آزادی او برمی‌گردد. (دیرکس، ۱۳۸۹، ص ۱۴۰-۱۴۴) در بین صاحب‌نظران مسلمان عمدتاً دلیل کرامت انسان خلیفه خدا بودن و جامعیت وجودی او دانسته شده است. (ابن‌عربی، ۱۳۷۰، ص ۴۸-۵۶)

به نظر می‌رسد در ساحت تکوینی وجود انسان استناد به خلافت الهی و امانتداری پاسخ‌نهایی به پرسش پیش‌گفته نیست و همچنان این پرسش موجه است که چرا انسان جانشین و امانتدار خداوند قرار داده شده است؟ بنابراین، ملاک کرامت تکوینی انسان بر سایر مخلوقات باید به یک یا چند ویژگی تکوینی برگردد؛ و به ناچار این امر چیزی جز اراده، اختیار و قدرت انتخاب انسان نیست. امری تکوینی که مبنای زندگی تشریحی انسان را فراهم می‌کند.

اگر گوهر کرامت تکوینی انسان را تنها «اختیار» او یا اختیار او در کنار جامعیت وجودی‌اش قلمداد کنیم، ناگزیر در حوزه زندگی تشریحی و به ویژه زندگی اخلاقی و حقوقی‌اش، باید این اختیار تا حدی که از لوازم خلقت حکیمانه است، امکان ظهور و بروز پیدا کند، و اخلاق و حقوق از این آزادی حراست کند. به نظر می‌رسد آن دسته از عالمان مسلمان نیز که در تبیین ماهیت «عمل مباح» آن را نه عملی که واجد هیچ مصلحت یا مفسده‌ای در ذات خود نیست، بلکه عملی می‌دانند که مصلحت آزاد بودن انسان در آن بر مصلحت الزام یا توصیه به فعل یا ترک آن، رجحان دارد، نیز به زبانی دیگر به همین امر اشاره می‌کنند. (محقق اصفهانی، ۱۴۰۶، ص ۴۵؛ صدر، ۱۹۷۸، ج ۲، ص ۱۶)

۲.۲. حق تعیین سرنوشت؛ شرط مسئولیت اخلاقی؛ مسئولیت متأخر از رفتار و از نوع اخلاقی آن، همانند انواع دیگر مسئولیت، نیازمند شرایطی است. متکلمان مسلمان در شرایط عمومی مسئولیت اخلاقی و علی‌الاصول مسئولیت حقوقی بر آگاهی و توانایی شخص تأکید می‌کنند. (ر.ک.: طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۶-۱۰۷؛ کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۲-۲۷؛ تفتازانی، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۲۹۶-۳۰۶؛ صدر، ۱۹۷۸، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۴۰؛ فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۱۵۶-۱۶۹)

آگاهی و توانایی دو عنصر اصلی آزادی اراده و تعیین سرنوشت هستند. این شرایط از سوی عموم فیلسوفان اخلاق نیز پذیرفته شده است. (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۱۳۸-۱۴۰) بنابراین، اگر مسئولیت اخلاقی مشروط به اختیار و آزادی اراده و امکان تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت است، و اخلاقی بودن حقوق بشر نیز به معنی تبعیت قواعد حقوق بشری از اصول حاکم بر اخلاق هنجاری است، پس مسئولیت حقوقی نیز باید مشروط به قبول حق تعیین سرنوشت برای انسان‌ها بوده و در پرتو آن تفسیر شود.

۳.۲. مبنای اخلاقی حق رفاه

اگر انسان از منظر عقل و اخلاق حق زندگی دارد؛ و اگر انسان به دلیل سرمایه‌های تکوینی و نقشی که در هستی بر عهده دارد، از احترام ذاتی برخوردار است، پس باید از زندگی انسانی شایسته‌ای برخوردار باشد. لوازم زندگی انسانی و مرفه در طبیعت تأمین شده است، به حکم عقل قواعد تشریحی اعم از اخلاق و حقوق باید به انسان حق برخورداری از یک زندگی مرفه انسانی را بدهند. البته سطح این برخورداری در هر جامعه و در هر عصر برابندی از مجموع امکانات و فرصت‌های موجود، تلاش هر فرد و حقوق مساوی سایر اشخاص خواهد بود.

۳. کارکرد تعمیمی اخلاق در حقوق بشر

چنان‌که گفته شد، نقش اخلاق در حوزه حقوق بشر نقش خلاق آن است. نقش خلاق اخلاق در این حوزه ممکن است به صورت مثبت و تعمیمی و یا منفی و تحدیدی پدیدار شود. در حقیقت هدف این نوشتار عمدتاً شرح مختصر این نقش است. ابتدا به کارکرد ایجابی اخلاق در سه حوزه مذکور و سپس به نقش سلبی آن پرداخته می‌شود.

۱.۳. اخلاق و تعمیم حق حیات

تعیین مرز قاطع بین حقوق و اخلاق از دغدغه‌های دیرین نظریه‌پردازان این حوزه بوده است. پرداختن به این بحث خارج از هدف ذاتی این نوشتار است. لکن جهت‌گیری خاص در این باره پیش‌نیاز تبیین موضوع در این بخش است. به طور اجمال، باور نگارنده بر این است که اصولاً قواعد حقوقی باید به طور مستقیم یا غیرمستقیم توجیه اخلاقی داشته باشند؛ لکن همه قواعد و داده‌های اخلاقی نمی‌توانند تبدیل به اصول و داده‌های حقوقی شوند. این مدعا در بخش بعدی این نوشتار بیشتر روشن خواهد شد. تبدیل شدن قاعده‌های اخلاقی به اصول و قواعد حقوقی در حوزه‌ای که این امکان وجود دارد، تابع میزان توسعه‌یافتگی یک نظام حقوقی و به عبارت دیگر، متأثر از درجه حاکمیت نظم و عدالت اجتماعی در مفهوم عام و خاص بر آن جامعه است. بر این اساس، مرزهای اخلاق و حقوق و به ویژه حقوق بشر بر پایه عناصر مذکور در گستره زندگی بشر سیال است. اگرچه همواره حداقلی از آن ثابت و پایدار است. در چارچوب اصل مذکور اخلاق می‌تواند نقشی خلاق و ایجابی در توسعه اصول و مصادیق حقوق بشر ایفا کند. بیان نمونه‌ای اساسی در این باب کارکرد اخلاق را آشکار خواهد کرد.

در انسان‌شناسی اخلاقی این حقیقت نوعاً مورد پذیرش عالمان است که وجود انسان دارای ساحت‌های مختلف بوده، و بخش‌های ناپیدا، روانی و غیرمادی درصد بزرگ‌تری از وجود انسان را تشکیل می‌دهند. (کاردان و دیگران، ۱۳۷۲، ص ۳۷۳-۳۷۵)

همچنین، در منابع مدرسه‌ای اخلاق و به ویژه در منابع رایج اخلاق اسلامی، موضوع علم اخلاق، روح آدمی و ملکات نفسانی متعلق به آن دانسته شده است. (ابن مسکویه، ۱۳۷۱، ص ۲۷-۲۹؛ نراقی، ۱۹۶۳، ج ۱، ص ۵-۹) اگرچه این گفته را نمی‌توان به معنی خروج ساحت رفتاری، پدیداری و مادی وجود انسان از قلمرو داوری‌های اخلاقی دانست، لکن بر اساس این تلقی هرگز نمی‌توان ساحت‌های روانی و ناپیدای وجود انسان را از او سلب کرده؛ و به ویژه از حوزه علم اخلاق که اصولاً در قلمرو علوم معنوی دسته‌بندی می‌شود، خارج دانست.

بنابراین، در تلقی مدرسه‌ای موجود از اخلاق، اگرچه حق حیات مادی خود موضوعی است اخلاقی و لزوم پاسداشت حرمت آن امری است آشکار، لکن به هیچ روی نمی‌توان بر اخلاق دیکته کرد که حق حیات انسان را منحصر در ساحت نباتی و حیوانی او کرده و زندگی انسانی و معنوی او را به دست

فراموشی بسپارد و نقش برتر حیات انسانی در ترسیم قواعد اخلاقی حاکم بر ساحت‌های حیوانی و نباتی وجود انسان را نادیده بگیرد.

مگر نه این است که اصولاً وجه تمایز علم اخلاق، به ویژه در قرائتی که در دنیای اسلام از آن وجود دارد، نسبت به علوم رفتاری محض، عدم اکتفای آن به غایت‌های رفتاری محض است؟ آیا مأموریت علم اخلاق این است که در ساحت انسانی و روحانی وجود انسان نقش‌آفرینی کند و در آنجا ایمان، عشق و معرفت بیافریند؟ لکن چون ابعاد سه‌گانه وجود انسان در داد و ستد تنگاتنگی با یکدیگرند، علم اخلاق در هماهنگی و با مدیریت اخلاقی ساحت‌های مادون به هدف خود در لایه‌های برتر می‌رسد. در نتیجه، اخلاقی بودن حقوق بشر آشکارا اقتضا می‌کند که اخلاق در این حوزه شأن و منزلت برتر خود را داشته باشد و اگرچه تضمین‌کننده حیات زیستی و حیوانی انسان بلکه سایر حیوانات و حتی همه موجودات زنده است، (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۲۶۴) لکن در این مرتبه اولیه متوقف نباشد، بلکه پاسدار حفظ هویت و زندگی انسانی در همه مراتب آن و به ویژه مرتبه انسانی و معنوی آن باشد. توسل جستن به اخلاق برای توجیه حقوق بشر اقتضا می‌کند که اگر حقوق بشر به زندگی سالم ساحت‌های برتر وجود انسان اهتمام ویژه ندارد، دست‌کم حیات انسانی را در همه این حوزه‌ها به یک اندازه محترم شمرده و حافظ سلامت معنوی انسان هم باشد.

۲.۲.۳. اخلاق و تعمیم حق تعیین سرنوشت

چنان‌چه در بخش نخستین گذشت، حق تعیین سرنوشت که می‌توان از آن به عنوان کلیدی‌ترین نماد حق - آزادی تعبیر کرد، از بنیادهای مستحکم کلامی و توجیه اخلاقی برخوردار است. نقش تعمیمی اخلاق نسبت به این حق را می‌توان از دو جهت تبیین کرد:

۱.۲.۳. تعمیم حق تعیین سرنوشت به سرنوشت اخروی؛ در ادبیات رایج حقوق بشر تأکید بر حق تعیین سرنوشت دنیوی انسان است. این امر اگرچه لازم است، لکن کافی نیست. نگاه اخلاقی به حقوق انسان اقتضا می‌کند که وی در تعیین سرنوشت و هویت ساحت‌های برتر وجودی خود نیز آزاد باشد و حق تعیین سرنوشت معنوی او هم دست‌کم در حد حق تعیین سرنوشت مادی او مورد تأکید قرار گیرد. با توضیحاتی که در بند پیشین داده شد، نیازی به سخن بیشتر در این باب نیست. جهت‌گیری قواعد موجود حقوق بشر نه تنها معطوف به حق تعیین چگونگی حیات دنیوی و مادون انسان است که صد البته لازم و قطعی است، لکن به نظر می‌رسد نوعی موضع‌گیری سلبی نسبت به دخالت دادن عناصر معنوی و اخروی به عنوان متعلقات و حوزه‌هایی که انسان حق دارد تا سرنوشت خویش را در آن زمینه‌ها نیز تعیین کند، اتخاذ کرده است. حال آنکه همان بنیادهای اخلاقی، که توجیه‌کننده حق تعیین سرنوشت برای انسان هستند، با تأکید بیشتری آن را در ساحت‌های برتر وجود انسان نیز تجویز می‌کنند.

۲.۲.۳. تعمیم حق تعیین سرنوشت و قواعد امری حقوق بشر؛ عموماً گفته می‌شود که عمده قواعد حقوق بشر دارای خصیصه امری‌اند. (ر.ک.: قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۵-۱۹۸) ویژگی امری یک

قاعده حقوقی اصولاً ریشه در عدالت توزیعی دارد و از منافع و نظم عمومی ناشی می‌شود که امری وابسته به هر جامعه است، و بسیار تفسیرپذیر و به همین نسبت قابل سوء استفاده است. وضع قاعده امری برای انسان‌ها آشکارا با آزادی اشخاص و حق تعیین سرنوشت آنها در تعارض است.

امری بودن قواعد حقوق بشر در برابر دولت‌ها تا حدود زیادی قابل درک است. همچنین، امری بودن قواعد حقوق بشری ناظر به حقوق عمومی و حقوقی که پیوند ناگسستنی با نظم عمومی دارند، قابل قبول است. لکن هرگاه شخص، گروه یا ملتی با اراده آزاد خود در زندگی تشریحی خویش محدودیت‌هایی را برای برخی از حقوق انسانی خویش پذیرفت، آنگاه با توجه به اینکه از منظر اخلاقی و بر اساس همه مکاتب اخلاقی عنصر آزادی اراده شرط ارزش و مسئولیت اخلاقی است، و به ویژه در مکاتبی که جوهره ارزش اخلاقی به آزادانه بودن عمل اخلاقی، استقلال تام اراده فاعل و عدم تأثیر آن از سائقه‌های عاطفی و بیرونی است. (ر.ک.: کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۸-۲۷) و به عبارت دیگر، ارزش عمل اخلاقی را مربوط به مبادی صدور آزادانه فعل از فاعل می‌دانند (دیرکس، ۱۳۸۹، ص ۶۳-۶۹) آنگاه چه توجیهی برای عدم احترام به چنین اراده‌ای در دنیای اخلاق و در پی آن در حوزه زندگی حقوقی خواهند داشت؟

بنابراین، ملاک امری بودن یک قاعده در دنیای اخلاق همان ملاک مطرح در دنیای حقوق است. یعنی منافع و نظم عمومی است که در واقع مرزهای آزادی اراده شخص‌اند؛ و بدون تردید قائل شدن به قواعد امری فراتر از این در برابر دارندگان حق، ادعایی خودستیز خواهد بود. چراکه جوهره حق - آزادی امکان فعل و ترک فعل است و سلب این امکان جز تناقض‌گویی نیست. در نتیجه، ماهیت اخلاقی حق تعیین سرنوشت اقتضا می‌کند که این حق از گستره بیشتری برخوردار بوده و جز در مواردی که به حقوق مشروع جمعی آسیب وارد می‌کند، از ویژگی امری نسبت به دارنده آن برخوردار نباشد.

۳.۳. اخلاق و تعمیم حق رفاه

آنچه را که در میثاق حقوق اجتماعی و فرهنگی آمده است، و نیز بخشی از حقوق مدنی و حقوق جمعی را می‌توان تحت عنوان حق رفاه جای داد. پذیرش قواعد اخلاقی به عنوان بنیادهای هنجاری حقوق بشر موجب برجسته‌تر شدن نقش عدالت توزیعی در حوزه حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌شود. زیرا بر اساس قواعد اخلاقی بهره‌مندی‌ها صرفاً بر مبنای اعمال اختیاری و میزان سعی و تلاش انسان‌ها قابل توجیه است؛ و صرف برخورداری از استعداد و شایستگی‌های تکوینی و هوش سرشار خدادادی و با زحمت کمتر یا مساوی به امکانات بیشتر رسیدن، از منظر اخلاقی توجیه باورپذیری ندارد. بنابراین، برخلاف ارسطو که همه انسان‌ها را به جهت همین تفاوت‌های طبیعی برابر نمی‌دانست (ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲) اگر همه انسان‌ها را از جهت برخورداری از شأنیت اخلاقی برابر بدانیم تنها معیاری که اخلاقاً می‌تواند مبنای بهره‌مندی از میزان رفاه باشد مقدار سعی و تلاش انسان‌هاست.

لکن رسیدن به مدینه‌ای که در آن همه بهره‌مندی‌ها و محرومیت‌ها توجیه اخلاقی داشته باشد، آرزویی است که تنها به همراه عناصر دیگری از جمله توسعه معنوی انسان‌ها ممکن است؛ امروزه در

سالم‌ترین جوامع موجود، برای اداره جامعه و توسعه آن توزیع امکانات اقتصادی و اجتماعی بر پایه مجموعه‌ای از دارایی‌های اشخاص اعم از توانایی‌های خدادادی مادی و معنوی فرد، به علاوه تلاش و زحمت و نیاز او، صورت می‌گیرد؛ و عدالت بیشتر بر محور عدالت معاوضی که در عمل برابری منافع و توانایی‌های مذکور است، تفسیر و مطالبه می‌شود؛ و مأموریت دولت‌ها هم در درجه نخست پاسداری از چنین منطقی تعریف شده است.

در شرایط حاکمیت اخلاق بر حقوق بشر اگر امکان قاطع ابتدای بهره‌مندی رفاهی افراد تنها بر میزان سعی و تلاش آنها وجود نداشته باشد، دست کم دولت‌ها وظیفه اخلاقی دارند که به ظاهر در یک تبعیض معکوس چنان که راولز می‌گوید (راولز، ۱۳۸۷، ص ۴۳؛ همو، ۱۳۸۸، ص ۲۳۴۲۳)، ولی در واقع در راستای عدالت اخلاقی و بنیادین در این جهت حرکت کنند، و نتیجه چنین اقدامی بدون تردید هم موجب تعمیم و توسعه حق رفاه درصد بزرگ‌تری از انسان‌ها می‌شود؛ و هم سطح رفاه آنها را افزایش خواهد داد.

۴. کارکرد تحدیدی اخلاق در حقوق بشر

گفته شد که بیشتر گفت‌وگوها در باب نقش اخلاق در حقوق بشر بر محور توجیه، تأکید و احیاناً تعمیم حقوق انسان بر پایه اخلاق صورت می‌گیرد؛ و در این میان به نقش تحدیدی اخلاق توجه درخور نمی‌شود. نقض حداقل‌های حقوق انسان در بسیاری از جوامع و دغدغه‌های اجرایی حقوق بشر نباید موجب کوتاهی در تبیین دقیق مبانی نظری آن شود و مرزهای انسانی حقوق که نقشی همانند اصل حقوق بشر در صیانت از کرامت انسانی دارند، مورد غفلت قرار گیرد. علم اخلاق که حفظ مقام انسانی اشخاص و تعالی معنوی آنها را هدف نهایی خود قرار داده است، تحقق این مطلوب را در گرو تحدید تشریحی و گاهی قهرآمیز دست کم پاره‌ای از حقوق بشر می‌داند. تفصیل این محدودیت‌ها را همانند فصول پیشین در سه بخش بررسی می‌کنیم.

۱.۴. اخلاق و تحدید حق حیات

بر اساس انسان‌شناسی اخلاقی انسان دارای سه حوزه وجودی یعنی وجود نباتی، حیوانی و انسانی (غزالی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۴-۱۶؛ همو؛ ۱۳۷۴، ص ۲۳-۲۷؛ همو، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶-۹) یا وجود حیوانی، انسانی و الهی (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۸۹-۹۲)، یا مراتب چهارگانه مادی، مثالی، عقلی و الهی (همو، ۱۳۸۹، ص ۱۶۵-۱۶۶) یا مرتبه طبیعی، مثالی و عقلی (ملاصدرا، بی تا، ج ۹، ص ۷۳ و ۲۲۸-۲۲۹) و یا انسان حسی، انسان نفسی و انسان کامل (آشتیانی، ۱۳۶۵، ص ۴۴۷-۴۵۳) است. بدیهی است که حق حیات برای انسان‌ها مانند همه حقوق دیگر، دارای شرایط و محدودیت‌هایی است. مثلاً انسانی که به سوء اختیار خود زندگی دیگران را به مخاطره می‌اندازد و وجود او به سوء اختیارش مستلزم نابودی دیگران است، هرگز از حق ادامه حیات برخوردار نیست. از سوی دیگر، با توجه به لایه‌های مختلف وجودی انسان و پذیرش مراتب سه‌گانه زندگی او ناگزیر باید حیات انسان در همه

این ساحت‌ها مورد احترام قرار گرفته و حفظ شود. اخلاق متعالی و انسانی زندگی در ساحت‌های طبیعی و حتی مثالی را ابزاری برای حفظ و تعالی زندگی عقلانی می‌داند؛ و ابایی ندارد که بنا به اقتضا قربانی کردن زندگی طبیعی را برای حفظ حیات انسانی و شرافتمندانه تجویز کند. از این رو، از منظر اخلاقی، حق حیات طبیعی انسان محدود به عدم تهدید عمدی موجودیت و زندگی دیگران در روابط اجتماعی، و نیز، عدم منافات آن با زندگی انسانی، شرافتمندانه و عزتمند فرد در ساحت‌های برتر یعنی حیات انسانی و الهی او خواهد بود.

۲.۴. اخلاق و تحدید حق تعیین سرنوشت

در دنیای اخلاق حق و تکلیف چه در اصل بود و نبود و چه در قلمرو و شرایط تابع نظریه کلان اخلاق هنجاری برگزیده هستند. بر این اساس، مثلاً در نظریه سودگروی حق و تکلیف مشروط به وجود خیر کثیر برای اکثریت، در اخلاق وظیفه مشروط به مطلق بودن و تعمیم‌پذیری و احياناً قصد و انگیزه خاص فاعل، و در اخلاق فضیلت مقید به مبتنی بودن به فضیلتی در نفس فاعل و یا منجر شدن به آن هستند. (ر.ک.: فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱-۱۵۶)

گفته شد که تلقی نگارنده از اخلاق در این نوشتار اخلاق معنویت‌گراست، در این نوع اخلاق حق تعیین سرنوشت حق مطلق نیست، اختیار و قدرت انتخاب به عنوان امانتی در اختیار انسان قرار داده شده تا با استفاده از استعدادهای متناسب موجود در وجود خود از خویشتن، انسانی معنوی و متعالی بسازد. بنابراین، در قاموس اخلاق متعالی انسان ملزم است سرنوشت خویش را به وجهی تعیین کند که در راستای هدف اخلاقی‌ای که از خلقت او مقصود بوده، باشد؛ و به بیان دیگر، در راستای کمال انسانی و غایت اخلاقی تصمیم بگیرد و رفتار کند؛ و اخلاق به او اجازه نمی‌دهد که برخلاف این جهت رفتار کند. در این دستگاه هنجاری حقوق اخلاقی تنها به مقداری که پیش‌نیاز ارزش و مسئولیت اخلاقی است و تنها در منطقه آزاد اخلاقی، قابل توجیه است. مراد از منطقه آزاد اخلاقی رفتارهایی است که طبق ملاک کلی و قاعده اخلاقی هنجاری تأثیر تعیین‌ننده سلبی یا ایجابی در تعالی معنوی و روحانی انسان ندارند و دارای مصلحتی برتر از آزادی نیستند. به این ترتیب، اخلاق می‌تواند مبنای توجیهی ارزشمندی برای حقوق اساسی بشر باشد؛ و به مدد آن لزوم احترام به حقوق بشر از یک اعتقاد محض فراتر رفته و می‌تواند تبدیل به یک باور شود. لکن از سوی دیگر، باید به الزامات تحدیدی و تقییدی فرایند اخلاقی کردن حقوق بشر نیز وفادار ماند و چارچوب‌های معنوی‌ای را که اخلاق برای حقوق بشر تعیین می‌کند و ضامن جوهره انسانی و متعالی آن است، پذیرفت.

۳.۴. اخلاق و تحدید حق رفاه

اگرچه اخلاق از یک سو تأکید می‌کند که هر انسانی از آن جهت که انسان است، باید از حداقل رفاه لازم که حافظ موجودیت اوست برخوردار باشد و حتی اصرار دارد که این بهره‌مندی باید تا میزانی

که تأمین‌کننده شأن و منزلت انسان است، ارتقاء و تعمیم یابد، لکن از سوی دیگر اقتضا می‌کند که رفاه اقتصادی و مادی نباید شأن ابزاری خود را از دست داده و تبدیل به غایت انسان شود. رفاه انسان هنگامی که از مرز معقول خود بگذرد و به عنوان ارزش فی نفسه تعریف و تعقیب شود، دیگر در خدمت انسان نخواهد بود بلکه انسان را اسیر و ابزار خویش خواهد کرد.

اگر حفظ حرمت انسان نه تنها در ساحت‌های مادون وجود او، بلکه در تمامیت وجودش چشم‌انداز اسناد حقوق بشر باشد، و هنجارهای اخلاقی نظام ارزشی حاکم بر راهبردها، اهداف، برنامه‌ها و راهکارهای آن را تشکیل دهد، نمی‌تواند حق رفاه را به طور مطلق تجویز کند. بلکه حق رفاه در چنین نظام حقوقی‌ای مشروط به تأمین غایت متعالی و الهی بشر خواهد بود که همان جوهر انسانیت وی است. اگرچه قدر متیقن‌هایی از مصادیق رفاه فردی و جمعی برای انسان‌ها وجود دارد، لکن تعیین دقیق کم و کیف آن در چارچوب میزان کارکرد رفاه شخصی و جمعی نسبت به غایت متعالی‌تر زندگی انسانی تعبیر می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

حاصل سخن اینکه رویکرد اخلاقی به حقوق بشری، در نظام حقوق بشری، مبتنی بر ارزش‌های انسان متعالی، امری است اجتناب‌ناپذیر. لکن اِبتِنای قواعد حقوق بشر بر اخلاق الزاماتی دارد که باید به همه آنها پایبند بود:

اولاً، نباید در این باب از اخلاق به مثابه یک ابزار استفاده شود؛ زیرا این امر با روح و جوهر اخلاق معنوی و متعالی در تعارض است؛

ثانیاً، نقش خلاق اخلاق در این زمینه همواره تأییدی و تأکیدی نیست، بلکه در بسیاری از موارد اخلاق مستلزم توسعه قواعد حقوق بشر و یا تعمیم گستره قواعد موجود آن است؛

ثالثاً، مفاهیم الزامی و ارزشی اخلاق هنجاری دارای قیود و شرایطی است که از جوهر نظریه کلان اخلاق هنجاری برمی‌خیزند. بر این اساس، قواعد حقوق بشر که از چنین قواعدی ناشی می‌شوند نیز مقید و مشروط به همان قیود خواهند بود. پس باید به نقش تحدیدی اخلاق در حقوق بشر همانند کارکردهای دیگر آن ملتزم شد؛

رابعاً، باید به این نکته مهم توجه داشت که به دلایلی که در این مختصر مجال شرح آن وجود ندارد، هر الزام اخلاقی‌ای نمی‌تواند یک الزام حقوقی و به طور مشخص در اینجا یک الزام حقوق بشری باشد. اگرچه بر اساس رویکرد اخلاقی به حقوق بشر، هر الزام حقوق بشری باید ناشی از یک الزام اخلاقی باشد. شرح این ادعا مستلزم نوشتاری مستقل است، لکن توجه به آن مکمل تبیین کارکرد اخلاق در حقوق بشر بوده و نماد وجوه دوگانگی و تباین آنهاست.

فهرست منابع:

۱. آشتیانی، سید جلال‌الدین، ۱۳۶۵، شرح مقدمه قیصری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. ابن عربی، ۱۳۷۰، فصوص الحکم، تهران، الزهراء.
۳. ابن مسکویه، ۱۳۷۱، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، بیدار، قم.
۴. ارسطو، ۱۳۷۱، سیاست، حمید عنایت، تهران، انتشارات آموزش و پرورش انقلاب اسلامی.
۵. تفتازانی، شرح مقاصد، ۱۳۷۰، شریف رضی، قم.
۶. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۳، فلسفه حقوق بشر، چاپ چهارم، قم، اسراء.
۷. ———، ۱۳۸۴، حق و تکلیف، چاپ اول، قم، اسراء.
۸. ———، ۱۳۸۹، تفسیر انسان به انسان، چاپ پنجم، قم، اسراء.
۹. دباغ، سروش، ۱۳۸۸، فلسفه اخلاق، تهران، صراط.
۱۰. دیرکس، هانس، ۱۳۸۹، انسان‌شناسی فلسفی، محمدرضا بهشتی، تهران، هرمس.
۱۱. راسخ، محمد، ۱۳۸۷، حق و مصلحت، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
۱۲. راولز، جان، ۱۳۸۸، عدالت به مثابه انصاف، عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.
۱۳. ———، نظریه عدالت، ۱۳۸۷، سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۴. شریفی طراز کوهی، حسین، ۱۳۸۰، حقوق بشر، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه تهران.
۱۵. صدر، سید محمدباقر، ۱۹۷۸، بیروت، دارالکتاب.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۹، انسان از آغاز تا انجام، قم، بوستان کتاب.
۱۷. ———، بی‌تا، المیزان، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۸. غزالی، احمد، ۱۳۷۴، میزان‌العمل، تهران، سروش.
۱۹. ———، کیمیای سعادت، فیض دانش، تهران، ۱۳۶۵.
۲۰. ———، احیاء علوم‌الدین، ۱۳۷۷، سروش، دارالوعی، حلب.
۲۱. فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، فلسفه اخلاق، هادی صادقی، چاپ اول، قم، مؤسسه طه.
۲۲. قاری سید فاطمی، سید محمد، ۱۳۸۲، حقوق بشر در جهان معاصر، ج ۱، چاپ اول، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
۲۳. کاردان، علی محمد، و دیگران، ۱۳۷۴، فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
۲۴. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۹، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی.
۲۵. کلینی، ۱۴۰۱، کافی، بیروت، دارصعب و دارالتعارف.
۲۶. محقق اصفهانی، ۱۴۰۹، بحوث فی الاصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول.
۲۷. ملاصدرا، بی‌تا، اسفار، مصطفوی، قم.
۲۸. موحد، محمدعلی، ۱۳۸۱، در هوای حق و عدالت، تهران، نشر کارنامه.
۲۹. نراقی، محمد مهدی، ۱۹۶۳، جامع‌السعادات، چاپخانه نجف.
۳۰. ویکس، ریچارد، ۱۳۸۹، فلسفه حقوق، فاطمه آبیاری، تهران، رخداد نو.